هو العلیم

کیفیت ارتباط میان اشتغال به تکالیف الهی و پرهیز از مراء و مباهات

شرح حدیث عنوان بصری ـ اخلاص و ریا ـ جلسه ۹۶

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذبالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
وصلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی القاسم محمّد
وعلی آل بیته الطّاهرین، و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

قال إمامُنا الصّادقُ عَلیه‌السّلام لِعنوان البصری: **وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرآءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.**

اگر عبد به آنچه که خدای متعال برای او مقرر کرده عمل کند و به دستورات و اوامر و نواهی اشتغال بورزد دیگر نمی‌تواند اوقات خود را به مباهات و فخرفروشی با مردم و جدل و منازعات بگذراند.

این ارتباط بین اشتغال به تکالیف الهی و عدم مراء و جدل و مباهات و فخرفروشی چیست؟ و چگونه انسان به‌واسطه اشتغال به اوامر و تکالیف الهی دیگر فرصت فخرفروشی و خودنمایی و اظهار وجود و ابراز به مردم و همچنین نزاع و جدل و مخاصمه و درگیری پیدا نمی‌کند؟ این چه ارتباطی به هم دارد و چه رابطه‌ای در این میان موجود است؟ در فقرات گذشته، امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: **وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ**. یک بنده باید اشتغال و تصدّی او نسبت به اوامر و نواهی الهی باشد و نباید از این دو مطلب تجاوز کند. راجع به این قضیه در جلسات گذشته مطالبی عرض شد و اینکه چطور یک انسان در اوامر و نواهی الهی باید آن جنبه عبودیت را لحاظ کند و تمام کارها را بر اساس آن جنبه عبودیت انجام بدهد. مطالبی که در جلسات گذشته راجع به این قضیه صحبت شد برای ارتباط بین این دو مطلب مفید خواهد بود.

حضرت می‌فرمایند: کسی‌که به‌دنبال اطاعت از دستور مولاست دیگر مجال فخرفروشی به مردم را پیدا نمی‌کند. چرا کسی‌که به‌دنبال اطاعت و برآمدن از عهده تکلیف است، با مردم در مسائل در نمی‌افتد و جدال نمی‌کند؟ مراء یعنی جدال، یعنی نزاع، یعنی بر سر یک مطلب بگومگو کردن، یعنی فرصت‌ها را از همدیگر گرفتن و برای رسیدن به مطلوب و مقصود با افراد دیگر در افتادن و به نزاع پرداختن و منافع را به‌واسطه این نزاع از آنِ خود کردن، این را مراء می‌گویند. کسی که عمل به دستورات مولا می‌کند هیچ‌وقت این کارها را انجام نمی‌دهد.

مطلب دوّم اینکه حضرت می‌فرمایند: به مردم فخر نمی‌فروشد مباهات نمی‌کند به رخ مردم نمی‌کشد، من این کار را کردم من آن کار را کردم نمی‌کند، ما این‌طور هستیم و ما آن‌طور هستیم در کارش نیست، سرش به کار خودش است و برای این دو مطلب اصلًا فرصت پیدا نمی‌کند. برای روشن شدن قضیه ابتداءً باید عرض

کنم که مراء و مباهات مراتب مختلفی دارد؛ یک مرتبه او مرتبه با مردم است که عبارت است از همین مباهات مصطلح و متعارف، انسان عملی را که انجام می‌دهد این عمل را به رخ دیگران بکشاند. در آیه شریفه قرآن نسبت به این موضوع اشاره شده است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی البقرة، ٢٦٤ ای افرادی که ایمان آورده‌اید کارهای نیک خود را با منّت و اذیتی که بر دیگران تحمیل می‌کنید از بین نبرید و آنها را باطل نکنید، آن کار نیک را دست‌خوش فنا و اضمحلال قرار ندهید. کَالَّذِي یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ مانند آن افرادی که اموالشان را به‌نحو ریا در میان مردم انفاق می‌کنند. به‌نحو سُمعه و شهرت در میان مردم انفاق می‌کنند، از این انفاق ریا را قصد می کنند، خود نمایی را قصد می‌کنند، خودآرایی را قصد می‌کنند، اظهار وجود را قصد می‌کنند مَثَل این افراد چیست؟ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً خیلی تشبیه تشبیه عجیبی است. آیه می‌فرماید: مثل این افراد مثل سنگ سختی است که هیچ خاصیتی از او بر نمی‌آید، گرد و غباری روی این سنگ را می‌گیرد، گردی بر روی این سنگ می‌نشیند امّا هنوز این گرد استقرار پیدا نکرده است بارانی می‌آید و تمام این گردها و خاک‌ها را از روی سنگ پاک می‌کند و از بین می‌برد و او را به همان سختی خودش نگه می‌دارد و به همان سفتی خود باقی می‌گذارد. لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْءٍ مِمَّا کَسَبُوا از آنچه که بدست آورده‌اند نمی‌توانند محافظت کنند، نگه دارند، آن عمل را برای خودشان نمی‌توانند نگه دارند.

یعنی وقتی انسان یک عملی را انجام می‌دهد این عمل حکم یک ذخیره‌ای را دارد حکم یک مادّه‌ای را دارد که این مادّه می‌آید و بر قلب انسان می‌نشیند. نفس عمل، عمل نیک است؛ انفاق فی سبیل ال له نیک است، انجام عبادت نیک است، انجام امور عبادی نیک است، خدمت به مردم نیک است، انفاق نیک است صدقات نیک است، برّ به والدین نیک است صله رحم نیک است، اینها روی قلب را مادّه‌ای از رحمت الهی می‌پوشاند اگر این اضافه بشود هی اضافه بشود، کم‌کم زمینه مستعدّ برای پرورش را پیدا می‌کند؛ چون بر سنگ سفت که چیزی نمی‌شود کاشت، خاک باید باشد تا انسان بتواند او را مورد استفاده قرار دهد. همین‌که این روی قلب را گرفته است یک‌مرتبه با آن ریایی که انجام می‌دهد و با آن مباهاتی که می‌کند و با آن جهت دادنی که به عملش می‌دهد، یک مرتبه مثل یک بارانی که تمام این گردها و خاک‌ها را می‌شوید و همه را از بین می‌برد و سنگ را به حال خودش نگه می‌دارد کأنَهیچ عملی انجام نداده است. زحمت کشیده زحمت او هباءً منثورا شده، انفاق کرده است انفاق او یک شاهی به حساب نمی‌آید، قدمی برداشته است دیگر آن قدم به حساب نمی‌آید، انگار نه انگار هیچ عملی در نامه اعمال او ثبت نشده، می‌گوید: خدایا من این کار را انجام دادم. می‌گویند تو این کار را برای اظهار وجود خودت انجام دادی، اظهار وجودت هم پاداشی بود که در همان دنیا گرفتی دیگر از ما چه می‌خواهی؟ تو این کار را کردی که به مردم نشان بدهی من این عمل را انجام دادم، خب مردم هم همه فهمیدند و تو را تحسین کردند دیگر از ما چه‌می‌خواهی؟! این مطلب عبارت است از ریا و خودنمایی و مباهات با افراد

و با مردم در کردار و در اعمال خودشان.

حالا چرا این عمل قبیح است و چرا انسان به این عمل مبادرت می‌ورزد و انگیزه او برای این عمل چیست؟ دیگر طبعاً رفقا باید زود جواب این را بدهند، با توجّه به مراتب و مسائلی که قبلًا گفته شد جواب مسئله خیلی روشن است؛ در اینجا مسئله عبودیت و نفس انجام عمل خیر دیگر مطرح نبوده، آنچه که ریشه و علّت برای این عمل است عبارت است از اظهار وجود، انسان خود را در قبال مردم عرضه بدارد و وجود خود را به نمایش بگذارد. نمایش وجود و خود، به نمایش آثاریست که از این وجود برمی‌خیزد. من وقتی‌که می‌خواهم خودم را به معرض قرار بدهم آن آثاری که توان خلق آن، از من است و مورد توجّه مردم است را به معرض وجود قرار می‌دهم تا مورد تحسین قرار بگیرم. و در مقابل این مطلب آنچه که از دیدگاه مردم مورد نفرت و اشمئزاز است را از آثار خودم حذف می‌کنم. آنچه را که مردم تحسین می‌کنند در معرض و در ملاءافراد به نمایش قرار می‌دهم. فلانی نسبت به من این مطلب را گفت فلان بزرگ در فلان روز از من این تعریف را کرد، فلان ولی خدا در فلان جلسه فلان مسئله را راجع به من گفت، فلان کار در فلان روز از من سرزد، امّا اگر یک کاری، یک حرفی را که همان بزرگ از جهت تربیتی و از نقطه نظر رفع نقیصه نسبت به من گفته باشد آن حرف را از شنیدن دیگران منع می‌کنم، فلان بزرگ این نقیصه را آن روز راجع به من گفت هیچ وقت این را نمی‌گویم، فلان کار زشت را در فلان روز من انجام دادم این را هیچ وقت نمی‌آیم به مردم بگویم.

در صحبت با مردم همیشه جهاتی را می‌گویم که به‌واسطه شنیدن مرا مورد تحسین قرار بدهند، امّا اگر جهات حُسن را گفتم و جهات نقص را هم گفتم آن‌وقت یک مسئله‌ای است! حالا بالاتر از این نمی‌گوییم که اصلًا جهات حسن را نگفتیم، یعنی در اینجا درست در مقابل آنچه که بنای خلقت و تکوین از من توقّع دارد، من دارم عمل می‌کنم؛ آیه شریفه می‌فرماید همه خیراتی که از شما سر می‌زند و صادر می‌شود از ناحیه پروردگار است: وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ النحل، ۵۳ هر نعمت و خیری که به شما می‌رسد از ناحیه پروردگار است؛ زیرا خدای متعال مبداء حُسن است و هر حسنی که در عالم در قالبی ظهور کند به او منتسب است نه به آن قالب و نه به آن امر متعین.

اگر جمالی در عالم جلوه‌گری می‌کند آن جمال چون منتسب به اوست و جمال را او داده، با یك تب آن جمال تبدیل به زشتی می‌شود، با یك مرض آن جمال تبدیل به نفرت می‌شود. با گذشت دو روز از روزگار آن جمال تبدیل به غیر جمال می‌شود، عکس‌های جوانی را با عکس‌های در حال پیری و کهولت مقایسه کنید قشنگ این مسئله را می‌فهمید. دوران نقاهت و مرض را با دوران سلامت مقایسه کنید کاملًا این مسئله مشخّص می‌شود. کو آن جمال و زیبایی؟ کو آن دل فریبی و فریبندگی کجا رفت؟ پیدایش کنید، بیاورید به دست بگیرید. عاریه‌ای بود که از مالك اصلی مستعار به شخصی داده شده بود فردا هم صاحب اصلی گرفت. عاریه را به خودش و به

صاحب اصلی برگرداند. مال اختصاص به پروردگار دارد به شخصی می‌دهد و به شخصی نمی‌دهد، انفاقی که از این مال سرمی‌زند آن انفاق مربوط به اوست و از ناحیه اوست. عنایت الهی، ملائکه رحمت الهی با وزیدن بر قلب، آن را رئوف می‌کنند رحیم می‌کنند عطوف می‌کنند، جنابعالی هم دست در جیبتان می‌کنید می‌پردازید، این از آنجا آمده. اگر آن ملائکه نیایند و بر این قلب ننشینند و این قلب را عطوف و رحیم و با احساس نسبت به هم نوع و افراد نکنند هزار سال دست در جیبی نخواهد رفت. پس جود از ناحیه اوست، جمال از ناحیه اوست، کمال از ناحیه اوست، همه حُسن‌هایی که در روزگار به حسن و جلوه‌گری می‌پردازند همه از ناحیه او آمده است و باید هم به همان ناحیه برگردد، من و امثال من در اینجا پشیزی در عرصه وجود قابل خودنمایی و اظهار وجود نیستیم. اگر علمی هست این علم از ناحیه افاضه علیم است، اگر بیانی هست از ناحیه افاضه ربّ العالمین است ... اللهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ... فصلت، ۲۱ است، اگر کمالی هست از آن ناحیه آمده است در این مسئله خدمت رفقا و دوستان مطالبی قبلًا به عرض رسید.

حال آن شرور و ابتعادی که مربوط به ماست و ما باید او را در معرض قرار بدهیم و باید خوبی‌ها را منتسب به او بکنیم، در اینجا کار به‌عکس شده؛ آنچه را که خوبی و مربوط به اوست ما او را اشاعه می‌دهیم، ما او را به گوش افراد می‌رسانیم، ما او را در معرض قرار می‌دهیم، کتاب چاپ می‌کنیم و آن را در معرض قرار می‌دهیم، نگاه کنید قلم را ببینید مطالب را ببینید امّا اگر یک نفر ایرادی از این کتاب بگیرد، برمی‌آشوبیم ناراحت می‌شویم، آقا از این‌کتاب ایرادگرفتید؟! خب اگر حسنش را ارائه می‌دهی نقصش را هم ارائه بده، اگر خوبی را از آن خود می‌دانی بدی را هم از آن خود بدان، نمی‌گوییم خوبی را از خدا بدان آن که کسی نمی‌داند. ولی حدّاقل انصاف را داشته باشیم خوبی را وقتی از خودمان ارائه می‌دهیم وقتی به بدی می‌رسیم دیگر ناراحت نشویم، وقتی که به نقص می‌رسیم ناراحت نشویم و خدا می‌داند که چه مهالکی در این زمینه وجود دارد و چه افراد به‌واسطه عدم رعایت این قضیه به هلاکت افتادند و چقدر مسائل در طول تاریخ به‌واسطه این قضیه تحریف شده و چه حقائقی در بوته کتمان و خفا قرار گرفته و چه مسائل واقعی و نفس‌الامری به‌واسطه این قضیه از دیدگاه افراد آگاه مخفی شده است چرا؟ برای چه؟ برای همین قضیه. نفس در مقام منافع خود نمی‌خواهد آنچه‌را که موجب نفرت و اشمئزاز و موجب تنبّه است او را در معرض قرار بیاورد.

همیشه در طول تاریخ از شخصیت‌ها مجسّمه‌هایی می‌ساختند و او را در لابه‌لای کتاب‌ها در معرض نمایش قرار می‌دادند. همیشه در طول تاریخ نویسندگان و مورّخین براساس تخیلات و براساس منافع و مصالح خود حقایق را رقم می‌زدند. کم اتّفاق افتاده که یک واقعه آنچه که هست همان‌طور مطرح بشود و یک شخصیت همان‌طور که بوده است همان‌طور در معرض قضاوت افکار و وجدان‌ها قرار بگیرد. همه‌اش هی قیچی

می‌کردند آنچه‌را که نمی‌بایست نمی‌گفتند، آنچه‌را که می‌بایست بگویند؛ برای اینکه این اسوه در دیدگاه مردم زیبا بنماید، این اسطوره در دیدگاه مردم به زیبانمایی و به جلوه‌نمایی بپردازد. اگر قرار بشود که آن خصوصیت ناقصه در کنار آن فضیلت ذکر بشود دیدگاه افراد نسبت به شخص تغییر می‌کند دیگر کسی دنبال این نمی‌رود، دیگر کسی حرف این را نمی‌شنود، دیگر آن ذهنیتی که بر اساس آن ذهنیت باید اطاعت کامل و اطاعت محض کرد به‌وجود نمی‌آید، ناچاریم بدی‌ها را بپوشانیم و خوبی‌ها را در معرض قرار بدهیم تا افکار را اغفال کنیم و حقایق را از دیدگان ببندیم و این خیانت است. این مسئله خیانت به تاریخ است خیانت به وجدان بشری و خیانت به راه و طریق افراد است، افرادی که می‌خواهند بدنبال حقیقت بگردند افرادی که به دنبال واقع بگردند افرادی که می‌خواهند از لابه‌لای این مطالب راه خودشان را پیدا کنند.

من وقتی که می‌خواهم راجع به یک شخصیت صحبت کنم، الآن شما مرحوم آقا را دیدید یا ندیدید؟ بسیاری از شما مرحوم آقا و پدر ما را ندیدید، از کجا می‌توانید خود را دقیقاً در راه و در مسیر و در صراط و مبانی ایشان قرار بدهید؟ غیر از کتب و غیر از مطالبی که از افراد می‌شنوید مگر راه دیگری دارید؟ البتّه ممکن است راه‌های خاصّی وجود داشته‌باشد و یک هدایت‌های خاصّی وجود داشته باشد حالا در آن زمینه صحبت نمی‌کنیم همین بحث ظاهر و هدایت‌های ظاهر. از میان نوشته‌های یک فرد و آن مسائلی که افراد دیگر از ایشان بیان می‌کنند غیر از اینکه ما راه نداریم. اگر منِ گوینده وقتی که می‌خواهم از ایشان تعریف و تمجید کنم به‌نحوی تعریف کنم که هیچ نقطه نقصی اگر وجود داشته باشد و آن نقاط نقص در جهت‌گیری مخاطبین من نقش اساسی داشته باشد آن نقاط نقص را نگویم، به مخاطبین خودم خیانت کردم. چرا؟ چون نحوه تعریف و تمجید برای مخاطبین من سرنوشت ساز و تعیین کننده است. آنها بر اساس تعریف من و بر اساس مُنشئات من شخصیتی از ایشان در ذهن خود ترسیم‌می‌کنند که بعد هر جا آن شخصیت حضور دارد خود را در پشت آن شخصیت قرارمی‌دهند.

آیا می‌شود یک گوینده و مورّخ و فردی که می‌خواهد برای جامعه و افراد و مخاطبین خودش شخصیتی بسازد به آنها خیانت‌کند؟! و آنچه‌را که نیست او را هست کند و آنچه‌را که هست او را نیست کند؟ خیانت است. وقتی که من دارای یک خصوصیات مختصّ به خود هستم و دارای یک افکاری هستم و دارای یک شاکله و صفاتی هستم، طبعاً این صفات معجونی است از صفات نیک و صفات زشت، معجونی است از صفات خوب و صفات بد، معجونی است از آنچه که مورد تحسین است و آنچه که مورد ابتعاد و دورباش. وقتی به این کیفیت هست افرادی که می‌خواهند مرا در موقعیتی تعریف کنند و بشناسانند حق ندارند شخصیتی از من بدون عیب و نقص و بدون هیچ‌گونه خلاء و در مرتبه کمال قرارگرفته بسازند که این مسئله خیانت است.

اگر من از مرحوم آقا مطالبی را نقل می‌کنم و مسائلی را از بزرگان بیان می‌کنم چون آنها را در مرتبه کمال

می‌دانم اما اگر بخواهم از فرد دیگری که از این نقطه پایین‌تر باشد در بیانات و در کلمات و در اشارات و در ظرائف و لطائف باید به نحوی بیان کنم که مطلق فهمیده نشود، خالص فهمیده نشود. در نوشته‌های مرحوم‌آقا شما این مطلب را نگاه کنید، وقتی که در مقام مقایسه بین اساتیدشان برمی‌آیند چقدر دقیق و چقدر ظریف آن مسائل و آن منویات را در قالب لطائف و ظرائفی بیان می‌کنند، خواننده اگر آگاه و متوجّه باشد به آن مراتبِ مورد نظر مؤلّف می‌تواند پی ببرد که چه مرتبه‌ای در اینجا مورد نظر اوست. آیا شخصیتی که از این شخص ساخته می‌شود هم طراز با امام معصوم است و شخصیت مطلق است؟ آیا آنچه که به جامعه ارائه می‌شود آیا شخصیت همانند امام‌علیه‌السّلام است؟ این است یا نه؟ اگر نیست چرا باید به نحوی مطرح بشود که افراد از این نقطه نظر در جهالت و ظلالت بیفتند و در گمراهی بیفتند و بعد از گذشت سال‌ها متوجّه بشوند که مطلب‌به آن کیفیتی هم که گفته شده و مطرح شده نبوده، این مسئولیت بر عهده کیست؟ همه این‌ها برگشتش به این است.

امام صادق علیه‌السّلام رمز و سرّ این مسئله را برای ما بیان می‌کند. حضرت می‌خواهد این را بفرماید اگر توی نویسنده فقط بدنبال این بودی که آنچه که حقّ است بنویسی، دیگر نیاز به فخرفروختن به مردم و نیاز به جلوه‌گری و خودنمایی و نیاز به اسطوره سازی و مجسّمه سازی نداشتی، حقیقت را می‌نوشتی والسّلام، هر کس خواست می‌پذیرفت و هر کسی نمی‌خواست نمی‌پذیرفت و آن‌چنان که واقعیت برای تو مجسم است همان واقعیت را به مخاطبین انتقال می‌دادی، بقیه‌اش به تو ارتباط ندارد، بقیه‌اش دیگر به تو ربطی ندارد.

تکلیف الهی که بر یک نویسنده تعلق می‌گیرد چیست؟ آنچه را که واقع است بنویسد نه از خودش در بیاورد، نه دوتا را بنویسد یکی را ننویسد. البتّه این به این معنا نیست که انسان بلند شود بیاید نقائص مردم را بیان کند نه این غلط است آن یک بحث دیگری دارد. اما تعریف از شخصیتی که آن تعریف در ذهن افراد، شخصیت ساز است و تعیین کننده راه است، زندگی و آخرت آنها را ترسیم می‌کند موت و حیات آنها را رقم می‌زند، آیا هر حرفی را می‌توانیم بزنیم؟ و هرچه‌را که به ذهن می‌آید می‌توانیم بگوییم؟ قضیه این‌طور است؟ یعنی سعادت افراد این‌قدر کشک است؟ و این‌قدر بی‌توجّه به این مسئله است که هر چه بخواهیم و هر قسمی که بخواهیم مطلبی را برای یک شخصی بیان بکنیم این غلط است.

حضرت می‌فرمایند اگر عبد به آنچه که مورد تکلیف الهی قرار می‌گیرد و از ناحیه پروردگار مکلّف می‌شود که انجام بدهد و ندهد به او اگر قیام بکند دیگر نیازی به فخرفروختن و مباهات و مجسّمه سازی ندارد، دیگر نیاز به ابراز وجود ندارد، دیگر نیاز ندارد من بیایم خودم را در قبال مردم نیک جلوه بدهم، دیگر احتیاجی به این ندارد دیگر نیاز ندارد من بیایم بر سر منافع دنیوی با افراد دیگر به مراء و جدال برخیزم دیگران را کنار بزنم و خود را در جای دیگران بنشانم. این گروه بیاید بر سر آن گروه بزند برای اینکه آن موقعیت را کسب

کند. اگر هر فرد بخواهد به وظیفه خود عمل بکند دیگر توی سر زدن ندارد. وظیفه من چیست؟ وظیفه من این است که بیایم و بگویم من اینم این خصوصیّات را دارم همین والسّلام. شما می‌خواهی من را انتخاب بکن می‌خواهی انتخاب نکن خداحافظ شما. انتخاب نشدم او خواسته انتخاب شدم او خواسته، این می‌شود وظیفه.

حالا اگر بیایم برای جلو افتادن حریف را کنار بزنم این می‌شود عدم قیام به تکلیف. برای جلو افتادن به دیگران انگ بزنم این می‌شود عدم‌قیام به تکلیف. برای جلو افتادن‌مراء، جدال، نزاع، دعوا، تو سرهم زدن، شخصیت همدیگر را کوبیدن، تمام ارزش‌های انسانی را زیرپا گذاشتن و برای منافع دنیوی به اسم خدا رسیدن، خدا را جلو گذاشتن و بعد هر کاری انسان دلش می‌خواهد پشت سر این قضیه انجام بدهد. یک خدا را داشته باشیم یک عمل به تکلیف را در مقابل خودمان نگه می‌داریم تابلو، و بعد از آن پشت هر کاری که دلمان بخواهد دیگر می‌رویم انجام می‌دهیم هر حذف شخصیتی دلمان می‌خواهد انجام بدهیم، هر عیب و نقصِ مخفی مردم را بیرون‌بکشیم و بر جامعه عرضه کنیم. این راه الهی است! این راه، راه معصومین علیهم‌السّلام است! این راه راهی است که آنها به ما پیشنهاد کردند ما را به اینها توصیه کردند نه جانم!

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی *** این ره که تو می‌روی به ترکستان است[1]

امام صادق می‌فرماید: برو در مسجد نماز بخوان کسی آمد پشت سرت آمد نیامد نیامد، در وقت ظهر باید نمازت را بخوانی والسّلام نیامد نیامد. کسبه محل پیش مرحوم‌آقا آمدند: آقا شما نماز مغرب را یک‌قدری دیرتر شروع کنید نمازظهر را یک‌قدری دیرتر شروع کنید تا ما بخواهیم مشتری‌ها را راه بیندازیم و این حرف‌ها یک‌قدری دیرتر می‌رسیم. مرحوم آقا می‌فرمودند: موقع نماز ما اذان می‌گوییم و می‌خوانیم شما مشتری را قبول نکنید. بارها می‌شد ما با ایشان می‌رفتیم مسجد موقع نماز ظهر پشت سر ایشان پنج نفر بودند نماز عصر مثلًا سی نفر، چهل نفر یا پنجاه نفر می‌شدند نماز ظهر را با پنج‌نفر می‌خواندند، این می‌شود مخاطب امام صادق علیه‌السّلام **«وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ ال لَهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ»** وقتی این‌طور باشد **«لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَآء»** به عمل الهی قیام کند به تکلیف قیام بکند دیگر فکرش و ذهنش و وقتش نمی‌رسد برود با کسی جدال کند آقا چرا دیر آمدی؟ دیر آمد که آمد. آقا چرا پشت سر ما نیامدی؟ آقا چرا رونق نماز جماعت را شما ارج ننهادید؟ از این حرف‌ها همه بلد هستند دیگر خیلی حرف‌های تو چشم پر کن. آقا چرا مجلس سیدالشهداء را پر نکردید؟ آقا فرض بکنید که این مطالبی را که ما می گوییم به این مطالب توجه نکردید؟ آقا چرا افراد و همسایه‌ها و این‌طرف و آن‌طرف را به این مجلس دعوت نکردید؟ آقا چرا نیامدید؟ آقا چرا آمدید؟ آقا چرا دیر آمدید؟ همه این حرف‌ها می‌رود پی کارش، حرف و مطلب است، وظیفه‌ات را بیا انجام بده هر کس آمد هر کس نیامد والسّلام،

---

[1] امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ٥٤٤، به نقل از سعدی شیرازی.

این است قضیه.

قیام به مطلب بکن و به این کار نداشته‌باش که این چه عملی در خارج و چه عکس‌العملی در خارج بوجود خواهد آمد همین، غیر از این هم هیچ نیست. هر کسی اگر بیاید به همین‌نقطه عمل کند، آقا امشب الحمدلله منبر ما گرفته بود خیلی افراد آمده بودند الحمدلله جمعیت خیلی خوب جمع شده بودند آن‌وقت فردا شب که نیایند اخم‌ها می‌رود در هم، دیگر اصلًا حالش نمی‌آید آدم صحبت کند با کی حرف زند هفت هشت ده‌تا بیست‌تا بیشتر نیستند آقا. آقا مردم استقبال نمی‌کنند چه شده است دنیا به سر رسیده، نه آقاجان دنیا به سر نرسیده تو به سر رسیدی، مردم سر جایشانند این مردم یک روز می‌آیند یک روز می‌روند.

مرحوم آقا در همان اواخر حیات مرحوم آقای مطهری چند روز به شهادت مرحوم آقای مطهری مانده بود بنده در اتاق نشسته بودم که ایشان آمده بودند و می‌خواستند بیایند قم با مرحوم آقای‌خمینی ملاقات کنند، مطالبی را ایشان می‌گفتند و ایشان در کاغذ می‌نوشتند تا مثلًا با ایشان مطرح کنند و صحبت کنند یکی این بود که به آقای خمینی بگویید در مسیر و در راهی که دارند آنچه را که مورد نظر إله است به او عمل کنند به فکر این نباشند که مردم پشتشان هستند یا نیستند، عین عبارت مرحوم آقا این بود الآن کأنّ دقیقاً این جمله در جلوی چشمان من قرار دارد این مردمی که یک روز اقبال کردند یک روز ادبار می‌کنند. یک روز می‌آیند یک روز می‌روند یک روز سر و صداست آن چیزی که باید یک فرد انجام بدهد چیست؟ این است که به کسی کاری نداشته‌باشد بله، باید در ابتدای مسئله درست مواضع را سنجید، نه همین‌طوری انسان بی‌گدار به آب بزند و بگوید خدا می‌خواهد نه، آن هم حساب و کتابی دارد، آن هم فردا باید به سؤال و جواب‌ها همه یکی یکی رسیدگی شود، نه مواضع را باید سنجید مطالب را باید سنجید، وقتی که تشخیص داده شد این حقّ است دیگر انسان به چیزی نباید توجّه کند حقّ همین است دیگر. حقّ درست است. انسان برای خوش‌آمدن و ناخوش‌آمدن مردم که کار انجام نمی‌دهد، آنچه را که وظیفه است باید انجام بدهد.

من این مطلب را نمی‌خواستم بگویم ولی الآن به نظرم آمد، دو سه مرتبه با خودم مرور کردم که بگویم یا نگویم دیگر ترجیح به گفتنش پیدا کردم گرچه مسئله‌ای است که مربوط به من است و گفتنش مشکل‌است امّا علی‌کلّ‌حال از نقطه نظر روشن شدن قضیه می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم که چقدر مسئله مهم است، چقدر مطلب مهم است.

بعد از فوت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بنای ما بر این بود که بر همان اساس و بر همان کیفیتی که طبق دستور ایشان و طبق مبانی ایشان و مواضعی که ترسیم کرده بودند به همان کیفیت حرکت کنیم، صحبت‌ها به همان کیفیت، مطالب به همان کیفیت. در شب چهارم بعد از فوت مرحوم آقا دوستان در نظر دارند بنده در همانجا صحبت کردم و حتّی این مطلب را صریحاً گفتم که مرحوم آقا از دنیا رفته پدر ما از دنیا رفته خدا که از

دنیا نرفته، او که سر جایش است و برای او که قضیه فرق نکرده. رفقا هر کسی غیر از این مسئله چیزی می‌داند راهی می‌داند مطلبی را تشخیص می‌دهد اگر عمل نکند روز قیامت مسئول است، این حرف را من زدم، و تصوّر نشود بر اینکه مبانی ایشان با رفتن ایشان تمام شده است، احتیاج به استاد کامل و احتیاج به ولی خدا که سرلوحه تمام مبانی ایشان و تمام اصول سیر و سلوک ایشان بوده است بعد از رفتن ایشان به قوّت خود به تمام معنا باقیست، هر کسی اطّلاعی دارد باید بدنبال اطّلاعش برود هر کسی در جایی سراغی دارد باید برود، به ما هم اطّلاع بدهد همین الآن هم بنده این حرف را هم می‌زنم همین الآن.

این مطالب را ما در آن شب عرض کردیم، منتهی راه و روشی که ایشان ترسیم کردند بر اساس همان روش و بر اساس همان کیفیت حرکت می‌کنیم تا خدا چه بخواهد. مسائلی پیدا شد قضایایی پیدا شد مطالب خیلی بالا و پایین، در ابتدا مطالبی بود بعد کم‌کم من احساس کردم که مسئله از آن شاه‌راهِ خودش دارد خارج می‌شود، از آن مسیر خودش دارد خارج می‌شود، تعابیری که کم‌کم پا به عرصه وجود گذاشته بود این تعابیر می‌توانست در آتیه نزدیک مبدّل به یک بحران و طوفان و یک هلاکت و یک ضلالت بشود، همین‌طور است دیگر صحبت‌هایی که پیش می‌آید، اوّل یک نفر یک چیزی را مطرح می‌کند آن یکی تعبیر می‌کند و آن یکی هم دوتا رویش می‌گذارد و آن یکی چه می‌شود بعد تبدیل می‌شود به یک جریان تبدیل می‌شود به یک مسئله، عناوینی که برای افراد است خب این عناوین ابتدا خلق‌السّاعة که نبوده یک نفر می‌آید یک عنوان را برای یک نفر می‌گذارد بعد یک عدّه دیگر دنبال آن عنوان را می‌گیرند بعد آن شخص می‌شود همان، خیلی از موارد به این کیفیت بوده.

ما دیدیم که زنگ خطر به صدا در آمد و باید جلوی این مسائل گرفته بشود. مرحوم آقا رضوان اللّه علیه دارای یک شخصیت خاص و دارای یک خصوصیات خاص و به‌عنوان ولی و کامل و باقی و راه‌رفته مراتب فنا و باقی باللّه و باقی بعد از مراتب‌فنا برای ما مطرح بودند و ما بر این اساس و با این شخصیت به دنبال ایشان بودیم، حالا عمل می‌کردیم یا نمی‌کردیم مطلب دیگری بود، ولی آنچه را که ما از ایشان پذیرفته بودیم و او موجب استقامت و حفظ و استکانت ما در یک همچنین محیطی بود یک همچنین شخصیتی بود. دیدیم عجب دارد بعد از این شخصیت دیگری بجای ایشان و در قبال ایشان دارد قرار می‌گیرد و این برای ما قابل قبول نبود، به هیچ‌وجه برای ما قابل قبول نبود که آن خصوصیات، تمام آنها نادیده گرفته بشود، آن شخصیت همه نادیده گرفته بشود آن عظمت علمی‌همه نادیده گرفته بشود، آن سعه وجودی و اطّلاع بر امور و مصالح و مضار و منافع و تمام خصوصیات نفس و اشراف بر نفوس، همه آنها نادیده گرفته بشود و فقط به صرف بعضی از جملات و بعضی از مسائل با یک چندتا خواب و نمی‌دانم بعضی تخیلات و این‌ها قضیه جا زده بشود و به عبارت دیگر آن شخصیت حقیقی جای خودش را به یک شخصیت مجازی بخواهد بسپارد، اینجا بود که ما در مقابل این

جریان ایستادیم و آنچه در توان داشتیم انجام دادیم.

بنده مسافرت‌ها کردم صحبت‌ها کردم روزها می‌شد که صبح می‌رفتم مسافرت عصر برمی‌گشتم، بیداری‌ها کشیدیم شب‌ها تا به صبح نخوابیدیم ناراحتی‌ها و مسائل .... تمام اینها در راستای اینکه این مسئله تحقّق پیدا نکند و تمام صحبت‌ها هست الآن همه‌اش وجود دارد و مطالبی که در آن موقع مطرح می‌شد. در قبال این مسئله مطالبی مطرح شد، چه مسائلی گفته شد در قبال چه عکس‌العمل‌هایی انجام شد و افراد نادان و جاهل چه مطالبی را مطرح کردند و چه مسائلی دیگر حالا دیگر جای گفتنش نیست.

نکته در اینجاست بعد از گذشت دو سال یک روز من بعدازظهری بود که مرحوم‌آقا را در خواب دیدم؛ دیدم یک بیابانیست، بیابان بسیار وسیعی و در این بیابان باتلاقی قرار دارد بسیار عمیق و خیلی خطرناک و من در کنار این باتلاق ایستادم و مرحوم آقا در آن‌طرف مقابل من قرار گرفتند، من می‌خواستم از این باتلاق عبور کنم پای خودم را یک مقداری در این باتلاق گذاشتم دیدم نه قضیه شوخی نیست باتلاق است می‌برد، می‌برد پایین کنار این باتلاق به اندازه یک متر خاکی بود، زمین سفت و زمین خاکی را طی کردم و آمدم و به ایشان رسیدم، ایشان رو کردند به من گفتند امتحان کردی؟ امتحان کردی؟ گفتم بله. البتّه به صحبت نمی‌گفتند فقط معانی ردّ و بدل می‌شد صحبتی ایشان نمی‌کردند من هم صحبت نمی‌کردم، فقط آن معنا منتقل می‌شد و آن معنا بازگردانده‌می‌شد. فرمودند امتحان کردی؟ گفتم بله، فرمودند مطلبِ حقٌ تو را کسی نمی‌فهمد از این به بعد دم فرو ببند.

یعنی دیگر تمام شد تا الآن قرار بود صحبت بکنیم، دیگر از این به بعد فایده ندارد دیگر، آیا چه‌خواهد شد؟ دیگر تمام شد دیگر صحبت تمام شد، کسی که نمی‌خواهد، قراربود کسی بفهمد فهمید، قرار است کسی نمی‌فهمد نفهمد به من چه مربوط، مگر من کی هستم؟ مگر من چه هستم؟ آقا مسئله طوری بود من می‌گفتم دو دو تا می‌گفتند پنج‌تا، وقتی این‌طور باشد دیگر انسان چه بگوید؟ دو دو تا شده پنج‌تا بعضی وقت‌ها می‌گویند، گاهی می‌شود دیگر تا حالا چهارتا بوده‌دیگر نظام عالم تغییر پیدا کرده می‌شود پنج‌تا، می‌شود شش دیگر هر چه باداباد هر چه بیشتر بهتر دو دو تا ده‌تا چه اشکال دارد؟ برای کی باید صحبت کرد؟ برای کی باید مطلب گفت؟ برای کی باید مطلب را بیان کرد؟ مسئله را گفتی مطالب را روشن کردی دیگر از این به بعدش می‌شود مراء، از این به بعدش می‌شود جدل، از این به بعدش می‌شود نزاع، از این به بعدش می‌شود مخاصمه، از این به بعدش می‌شود مقابله، از این به بعدش می‌شود مباهات و فخرفروختن، اظهار وجود کردن خود را به کرسی نشاندن.

بارها می‌شد افراد می‌آمدند و به من پیشنهاد می‌کردند آقا برای بیان مطالبتان یک جلسه مناظره تشکیل بدهید جلسه مناظره تشکیل بدهید مگر اشکالی دارد؟ و همه می‌دانستند یعنی مانند این چراغ برای همه روشن

بود که جلسه مناظره ما ده دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید پنج دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، چرا ده دقیقه، همه هم این مطلب را می‌دانستند، بنده قبول نکردم چرا قبول نکردم؟ مگر ما این مطالب را نگفتیم، مگر به گوش همه نرسیده، مگر همه متوجّه نشدند مناظره برای چه؟ مناظره غیر از مسئله کوبیدن و غیر از مسئله تفوّق و غیر از مسئله اظهار وجود مگر چیز دیگری هست؟ چیز دیگری نیست دیگر، اگر مطلبی است ما گفتیم، اگر مطلبی است ما گفتیم، اگر قراراست گوش شنوائی باشد شنیده است به قول مرحوم آقا به من می‌فرمودند: فلانی تو آن‌قدر مطالب را پایین نیاور بگو. مطالب را به نحوکلّی بگو آنکه باید بفهمد می‌فهمد. من به ایشان عرض کردم آقا اگر پایین نیاورم افراد توجیه می‌کنند، افراد تأویل می‌کنند، ایشان فرمودند: تو حرف را کلّی بزن آن کسی که باید بفهمد و خدا به او توفیق داده می‌فهمد آن کسی که نباید بفهمد هزار بار اگر مصداق تعیین‌بکنی باز توجیه می‌کند و اتّفاقاً همین‌طور هم شد همین‌طور هم شد.

من همین مطلبی را که الآن برای دوستان نقل کردم برای یک فردی نقل کردم که اسمش را تمام دوستان شنیده‌اند یک خانم و مخدّره‌ای هست من برای او نقل کردم می‌خواهم این را خدمتتان بگویم که فرد، فرد عامی نیست فرد جاهل نیست، فرد بی سواد و ساده نیست این خواب را برای او تعریف کردم برای اینکه او را متنبّه کنم، می‌دانید چه جوابی به من داد؟ گفت خب بله حقّ که در آنجاست قابل برای معرّفی نیست لذا شما نباید ...، گفتم چه‌داری می‌گویی؟ من دارم می‌گویم، ایشان به من می‌گوید حرف حقّ تو را کسی نمی‌فهمد. گفتند: بله منظور او آن است این‌طور در خواب به شما گفتند ولی منظور ایشان آن است آن حقّی که مثلًا در فلان جا وجود دارد آن حرف قابل گفتن نیست، اصلًا نباید راجع به آن بحث بشود نباید راجع به این صحبت بشود. دارد خودش را می‌زند به آن راه، عرض کردم فرد عامی نیست، این همان مصداق است‌گفتم بله شما درست می‌فرمایید هیچ مسئله‌ای نداریم مطلب شما حق است!

امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند خلافت را صاف از دستش گرفتند چکار کرد؟ امیرالمؤمنین چکار کرد؟ آمد شمشیر کشید؟ گفت خلافت را گرفتی گرفتی به جهنّم، من از خدا می‌خواهم بلند شوم بروم در خانه بنشینم کاری به کار شما نداشته باشم، شما علی را از دست دادید آن را آمدید در بالای منبر کردید، بلند شد صحبت کرد چندجلسه صحبت کرد برای مردم، برای این‌که اتمام حجت کند؛ در همان مسجد مدینه انس بن مالک را به شهادت طلبید و وقتی که انس استنکاف کرد و شهادت‌نداد فرمود: اگر این مطالبی را که تو می‌گویی و انکاری را که می‌کنی و اینکه داری می‌گویی یادم نمی‌آید حافظه من اجازه نمی‌دهد اگر دروغ باشد خداوند کوری را و پیسی را بر تو مسلّط کند که نتوانی او را بپوشانی از سر جایش بلند شد کور شد، تمام پیشانیش را همه را پیسی گرفت که این عمامه‌اش را می‌آورد تا دم این چشمهایش می‌آورد از اینجایش پیدا بود. او این کار را انجام می‌دهد ولی وقتی دید نه، وقتی دید مردم دارند می‌گویند آقا ما ابوبکر را می‌خواهیم چه می‌گویی؟ ما ابوبکر را

می‌خواهیم ما این عمر را می‌خواهیم ما نمی‌خواهیم. خداحافظ شما به سلامت شما را به خیر و ما را به سلامت، شما را به ابوبکر و ابوبکر را به شما بخشیدیم مبارکتان باشد!

تکلیف تا اینجا بود ما تکلیف را انجام دادیم بقیه‌اش دیگر مباهات است، بقیه‌اش دیگر اظهار وجود است بقیه قضیه دیگر خودنمایی است، اینجا دیگر می‌شود شیطان. مسئله تا اینجا درست آمده لذا بر عهده انسان است این قسم اوّل که در ارتباط با مردم بر عهده ماست عملی را که انجام می‌دهیم فقط به این ملاک و به این عنوان باشد که آن عمل را برای کی داریم انجام می دهیم؟ سائل از این عمل کیست؟ بازخواست کننده از این‌عمل کیست؟ آن را مورد نظر داشته باشیم وقتی این‌طور شد دیگر بنابراین خود فروشی به مردم به چه معنا خواهد بود؟ برای چه اظهاروجود کنیم؟ تو که این عمل را داری برای خدا انجام می‌دهی حالا مردم بفهمند یا نفهمند آیا هیچ وقت فکر انسان به این مطلب دیگر می‌رود؟ دیگر ذهن متوجّه این خواهد شد حالا این کاری که دارم انجام‌می‌دهم اسم خودم را هم با آن بنویسم؟ حالا این عملی را که انجام می‌دهم یک عدّه هم بفهمند؟ حالا این عمل‌خیری که انجام می‌دهم حالا فرض کنید که به رخ این و آن هم بخواهم بکشانم؟ نه می‌بیند طرف و بازخواست‌کننده کس دیگری است آن هم کسی است که ظاهر و پنهان ندارد قبل از اینکه بخواهی انجام بدهی آن واقف است در حین عمل او ناظر است و بعد از انجام عمل خود او این عمل را گرفته و در خود حفظ کرده پس حالا می‌خواهی به کی نشان بدهی؟ به کی می‌خواهی اظهار وجود کنی؟ به کی می‌خواهی مباهات کنی؟ تمام این حرفها دیگر خنده‌دار خواهدشد، مسخره خواهد شد. این یک مسئله.

مسئله دیگری که در اینجا می‌ماند دیگر انسان با شخصی بر اثر این عمل دعوا ندارد چه این عمل را انجام بدهد چه او انجام بدهد، شنیدم یک کتاب‌های تحقیقاتی درآمده از طرف بعضی از اشخاص، همین‌که درآمده بعضی‌ها اعتراضاتی کردند آقا ما این‌قدر سرمایه گذاشتیم چه گذاشتیم چکار کنیم که یک همچنین کتابی را تحقیق‌کنیم و بخواهیم بیرون بیاوریم حالا شما آمدید به اسم خودتان زدید. خب آقا شما هم برو یک کتاب دیگر تحقیق‌بکن. اگر این کتاب نقص ندارد خب دیگر چرا داری اشکال پیدا می‌کنی؟ شما برو در یک کتاب دیگر تحقیق کن. نه ما می‌خواهیم این کتاب به اسم ما در بیاید این مثلًا دائرةالمعارف یا هر چیزی که می‌خواهد باشد باید از این سازمان از این شخصیت‌ها از این افراد ظهورپیدا کند و حالا کاری که شما کردید خراب‌کرده کار ما را.

خیلی دقیق شیطان ایستاده پشت قضیه، خیلی عالی به علم و به سواد و به این حرف‌ها هر چه ما سوادمان برود بالاتر او بالاترش را خوانده، خاطرمان جمع آن بالاتر را خوانده فقط یک جا بله، «الا المخلصون» وقتی کسی در مقام اخلاص بیاید پا جلو بگذارد و نیتش را صاف کند و نیتش را پاک کند آنگاه است که ناله شیطان برمی‌خیزد و دست او از رسیدن به انسان کوتاه می‌شود. لذا همیشه بزرگان فرمودند: قبل از انجام هر عملی اوّل

نیتت را صاف کن، زود دست‌نزن به آن عمل، وقتی نیت صاف شد وقتی نیت پاک شد در مسائل سیاسی اسلام و در اصول سیاسی اسلام، آن روزها اگر در نظر شریف رفقا باشد، خدمتتان عرض کردم مرحوم والد رضوان اللّه علیه وقتی که با افراد تماس پیدا می‌گرفتند برای این قضیه و افراد به ایشان مراجعه می‌کردند برای واردشدن در این جریان در آن سنه چهل و دو و در آن مسائل قبل از سنه چهل‌و دو، اوّل حرفی که با آنها می‌زدند این بود فلانی می‌دانی در این راه هزارتا قضیه وجود دارد سختی وجود دارد گرفتگی وجود دارد ضیق وجود دارد، حبس وجود دارد اذیت و آزار وجود دارد شکنجه وجود دارد هزارتا ناملایمات در این قضیه وجود دارد دیگر، اینجا حلوا که پخش نمی‌کنند همه چیز هست حالا که شما داری پایت را می‌گذاری برای چه می‌خواهی بگذاری؟ و وقتی که شروع کردی در سرت و در ضمیرت چه نیتی را داری تعقیب می‌کنی؟ آیا هیچ به این فکر افتادی که احتمال دارد این عملی را که داری انجام می‌دهی به مقصد نرسد؟ نسبت به این قضیه چه فکر کردی؟ به مقصد رسید اگر آمدند و تو را کنار گذاشتند، گیرم بر اینکه تو زندان رفتی شکنجه شدی عذاب شدی فرض کنید که سختی‌ها و ناملایمات برای تو در این مدّت پیدا شده، الآن این مسئله به ثمر نشست و این درخت انقلاب به بار نشست و آمدند گفتند آقا شما بفرما در منزلت، خیلی متشکّر از لطفتان و از زحماتی که کشیدید و در این مدّت وجود مؤثّر برای پیشرو بودید، حالا نیازی به شما نداریم بفرمایید در منزل بنشینید تا سر وقت شما را صدا کنیم یا اینکه از شما استفاده کنیم یا اینکه دیگران هستند قبول زحمت کنند، دیگر از این به بعد زحمت به عهده شما نگذاریم. چه حالی داری؟ اگر حالت این است که در آن موقع تحت تأثیر قرار بگیری از الآن نیا، هان از الآن نیا.

لذا یک ولی خدا در همه اعمال و در همه قدم‌ها می‌خواهد آن خلوص صددرصد و آن نیت صاف وپاک در همه آن قدم‌ها و در همه آن کردار، اگر این‌طور باشد همیشه خدا هست همیشه خدا حضور دارد همیشه ملائکه او حضور دارند و همیشه انسان را امداد می‌کنند در هر جایی که انسان می‌خواهد باشد در گرفتاری باشد، آن گرفتاریست که محفوف به رحمت ملائکه است نه گرفتاریست که از هوا و هوس و شیطان و امثال ذالک و نفس أمّاره بوجود آمده، اگر در فراخی و گشایش باشد گشایشی است که محفوف به رحمت و لطف ملائکه است، اگر در پیروزی باشد پیروزی با ملائکه، در عدم پیروزی باشد عدم پیروزی باعنایت و تمام جهات وجودی انسان را در این موقعیت حضور پروردگار و حضور ملائکه می‌گیرد، آن‌وقت این می‌شود سالک، این می‌شود آن کسی که راهش و فهمش و کردارش همه براساس موازین است. ان‌شاءاللّه مسئله ادامه دارد بخصوص راجع به همین قضیه و همین‌طور بعد آن نکته مهم‌تر و مباهات پیش‌خود، که آن یک‌جریانی دارد و او یک حساب و کتابی دارد، این مباهات حالا پیش مردم است و تحسین‌های مردم است و آن مباهات پیش خود و آن ظرافت‌ها را آنها را چگونه بگذرانیم؟ و از عهده آنها چطور بربیاییم؟ ان‌شاءاللّه وعده برای جلسه

آینده.

اللَهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد